

تهدیدات امنیتی خارجی و تکوین استقلال طلبی در سیاست خارجی ایران

عبداله قنبرلو

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

Ghanbarlu.phdirut@gmail.com

چکیده

بی‌اعتمادی شدید ایرانیان به قدرت‌های خارجی به ویژه قدرت‌های غربی و نگرانی از احتمال دخالت‌های مخرب آنان موضوعی است که ریشه‌های عمیقی در تاریخ سیاسی ایران دارد. در این مقاله، تأثیر دخالت‌های امپریالیستی قدرت‌های خارجی بر تکوین گرایش به بیگانه‌ستیزی در سیستم سیاسی ایران طی سه دوره قاجاریه، پهلوی و جمهوری اسلامی بررسی می‌شود. سؤال مقاله این است که چرا حساسیت به مسأله استقلال در سیاست خارجی ایران بالاست؟ در نهایت این گونه جمع‌بندی می‌کنیم که طی دو سده اخیر مسأله دخالت‌های توطئه‌آمیز خارجی مهم‌ترین تهدید علیه امنیت ملی کشور بوده و بر این اساس، تصمیم‌گیری کنندگان کشور را به این نتیجه رسانده که بایستی در تعامل با قدرت‌های خارجی محتاطانه و در عین حال تهاجمی رفتار کرد. همچنین، این مسأله نقش مهمی در تأکید جمهوری اسلامی بر ضرورت عدالت در عرصه روابط بین‌الملل دارد.

واژه‌های کلیدی: ایران، قدرت‌های خارجی، مداخله، استعمار، وابستگی، تهدید، نیروهای اجتماعی، استقلال طلبی، غرب‌ستیزی، امنیت ملی، عدالت بین‌المللی.

مقدمه

اگرچه مسأله بی‌اعتمادی به قدرت‌های خارجی محدود به ایران نبوده و ممکن است به مثابه پدیده‌ای عادی و متعارف تلقی شود، اما به نظر می‌رسد بیگانگی‌ستیزی یا به عبارت دقیق‌تر غرب‌ستیزی رایج در سیستم سیاسی ایران امروز واجد ویژگی‌هایی است که در میان دولت‌های دیگر کمتر مشاهده می‌شود و آن عبارتست از تبدیل شدن به یک هدف اساسی در سیاست خارجی، به نحوی که نفی غرب به صورت جوهره استقلال و امنیت ملی کشور تلقی می‌شود. ضرورت نفی نفوذ و دخالت قدرت‌های خارجی برای جمهوری اسلامی به قدری مهم است که در قانون اساسی آن به صراحت از عبارت «نفی سلطه‌پذیری» به مثابه اساس سیاست خارجی کشور یاد شده است. در عمل، مناسبات دولت جمهوری اسلامی با قدرت‌های غربی پس از سه و نیم دهه کش و قوس همچنان تیره و متشنج باقی مانده و تعامل آن با قدرت‌های شرقی نیز بسیار محتاطانه و با حساسیت بسیار به موضوع استقلال کشور جریان دارد.

ریشه مسأله یاد شده سؤال اصلی این مقاله را تشکیل می‌دهد: چرا با وجود تثبیت حاکمیت و استقلال سیاسی ایران، همچنان حساسیت ایرانیان به مسأله دخالت خارجی بالاست؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان متغیرهای مختلفی را دخیل دانست. متغیری که در این مقاله به عنوان محرک اصلی دخیل در شکل‌گیری سیاست نفی بیگانگان مورد توجه است عبارتست از ناامنی‌های ناشی از مداخلات استعماری و امپریالیستی قدرت‌های بزرگ در ایران طی سده‌های اخیر که به عنوان مانعی بزرگ در برابر همبستگی ملی و حق تعیین سرنوشت ایرانیان عمل کرده است. در

دوره جمهوری اسلامی، پیوند این تجربه تاریخی با علایق عدالت‌طلبانه اسلامی - شیعی بر شدت حساسیت بر دخالت خارجی افزوده است.

تمرکز مقاله حاضر بر تهدیدات امنیتی ایران از دوره سلطنت قاجار به بعد است. علت اصلی تمرکز بر مسایل دو سده اخیر این است که افکار عمومی ایران و ذهن تصمیم‌گیری کنندگان امنیت ملی ایران امروز عمیقاً تحت تأثیر تحولات دو سده اخیر قرار دارد. این مقاله متشکل از سه گفتار اصلی است که در آن‌ها فرایند مداخله‌گری و واکنش دولت ایران طی سه دوره قاجاریه، پهلوی و جمهوری اسلامی بحث و بررسی می‌شود. ساخت محتوایی مقاله حالت فرایندی-تحلیلی دارد، به این معنی که نحوه اثرگذاری متغیر مستقل (تهدیدات خارجی علیه تمامیت ملی) بر متغیر وابسته (سیاست خارجی ایران) در قالب یک فرایند تاریخی سه مرحله‌ای تجزیه و تحلیل شده است.

۱- سلطنت قاجار: دوره وابستگی و نفوذپذیری فزاینده

در آغاز این دوره یعنی زمان تثبیت سلطنت آقا محمدخان قاجار شرایط امنیتی ایران از نظر درگیری با قدرت‌های خارجی به نسبت آرام بود. این وضعیت علاوه بر روحیه قدرت‌طلبانه و شکست‌ناپذیر شاه ایران، محصول درگیری‌های بین قدرت‌های بزرگ بود. امپراطوری عثمانی که از قبلاً از قوی‌ترین دشمنان ایران بود، به دنبال شکست‌های مکرر از روسیه تضعیف شده بود. از سوی دیگر، انقلاب فرانسه و به دنبال آن توسعه‌طلبی‌های ناپلئون به درگیری روسیه و سایر قدرت‌های اروپایی در مسایل آن قاره منجر شده بود. با این حال، پس از تاج‌گذاری فتحعلی شاه در

اقدام کنند. روس‌ها در عین حال که تلاش داشتند از طریق اتحاد مقدس قدرت‌های مسیحی اروپایی را به جبهه‌گیری در برابر ایران و عثمانی سوق دهند، برای ایجاد اختلاف و تضعیف این دو همسایه مسلمان تلاش می‌کردند. در نهایت، چندی بعد تلاش مجدد روسیه برای تشویق ایران برای حمله به عثمانی با وجود مخالفت بریتانیا نتیجه داد و با حمله ایران، درگیری کوتاه مدتی بین دو همسایه مسلمان در گرفت. این حمله به انعقاد معاهده ۱۸۲۳ ارزروم بین دو کشور انجامید که در وضع موجود تغییر مهمی ایجاد نکرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۲۲۹-۲۲۶).

نامشخص ماندن وضعیت مرزهای ایران و روسیه این زمینه را فراهم کرد تا در خلال جنگ ایران و عثمانی (۲۳-۱۸۲۱) روس‌ها از فرصت استفاده کرده و نقاط دیگری از ایران را به تصرف درآورند. این سیاست توسعه‌طلبانه پس از پایان جنگ نیز ادامه داشت. استمرار اشغال‌گری روس‌ها به علاوه دریافت اخبار مختلف مبنی بر رفتارهای خشن و سرکوبگرانه اشغالگران روس با مسلمانان قفقاز احساسات عمومی ایرانیان را جریحه دار کرد، به نحوی که در ژوئن ۱۸۲۶ نیروهای ایرانی تحت فرماندهی عباس میرزا به سمت قفقاز حمله‌ور شدند. فتوحات شهرهای قفقاز که با قیام نقاط مسلمان‌نشین این منطقه همراه شده بود، مطابق خواست عباس میرزا پیش رفت. نیروهای ایرانی توانستند در مدت کوتاهی بیشتر نواحی اشغالی را باز پس گیرند. چندی بعد، حملات روس‌ها آغاز شد. مقاومت ایرانیان باعث شد تزار نیکلای اول (۵۵-۱۸۲۵) که به تازگی جایگزین پدرش الکساندر اول شده بود، در آوریل ۱۸۲۷ ژنرال ایوان پاسکویچ را به جای ژنرال یرمولوف به فرماندهی جبهه قفقاز برگزیند.

سال ۱۷۹۸ در حالی که تهاجمات فرانسه ادامه داشت، امواج سنگین تجاوز روس‌ها علیه ایران شروع شد. در دور نخست جنگ‌های ایران و روسیه (۱۳-۱۸۰۳) با وجود مقاومت‌های سرسخت و پیروزی‌های مقطعی نیروهای ایرانی به فرماندهی عباس میرزا، روس‌ها توانستند ایرانیان را تا جنوب رود ارس عقب برانند. در این زمان، بریتانیا که مناسبات ظاهراً مسالمت‌جویانه‌ای با ایران داشت و در عین حال برای مقابله با ناپلئون پیمان اتحاد با روسیه برقرار کرده بود، فعال شده و از طریق سفیرش سیر گور اوزلی (Sir Gore Ouseley) فتحعلی شاه را برای انعقاد پیمان صلح با روس‌ها تحت فشار قرار داد. دولت بریتانیا از احتمال پیشروی و نفوذ بیشتر روسیه در ایران نگران بود. شاه ایران نیز تحت تأثیر مسایلی چون ضعف نظامی و شورش ترکمانان خراسان پیشنهاد صلح را پذیرفت. به موجب معاهده گلستان که در اکتبر ۱۸۱۳ امضا شد، دربند، باکو، شیروان، قره‌باغ و قسمتی از طالبش از خاک ایران جدا شده و به روسیه اضافه شد. همچنین، توافق شد دولت ایران از هرگونه ادعایی نسبت به گرجستان، داغستان، مینگری و آبخازی خودداری کند. عدم توافق دقیق در مورد خطوط مرزی بین ایران و روسیه زمینه‌ساز بقای اختلافات و منازعات بعدی شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۲۲۳-۲۲۲).

پس از شکست نهایی ناپلئون، توسعه‌طلبی روسیه در سرزمین‌های جنوب با برنامه‌های جدیدتری آغاز شد. در ژوئیه ۱۸۱۷ ژنرال الکسی پتروویچ یرمولوف فرمانده کل نیروهای قفقاز به عنوان سفیر فوق‌العاده دولت روسیه به تهران فرستاده شد. وی به شاه ایران پیشنهاد داد که چون روسیه قصد حمله به عثمانی دارد، با آن متحد شده تا به شکل مشترک علیه عثمانی‌ها

حکومت مجزایی در آن تشکیل خواهد شد (شمیم، ۱۳۷۵: ۱۰۴-۱۰۱).

پس از تحمیل معاهده ترکمنچای و ادامه رفتارهای تحقیرآمیز روس‌ها در ایران، نگرانی بریتانیا از گسترش نفوذ روسیه در ایران موجب شد تا این دولت برای حمایت از منافع استعماری خویش در هندوستان نیروهای تجزیه‌طلب شرق را به تحرک وادارد و از طریق کنترل افغانستان سپر مستحکمی در برابر اقدامات احتمالی روس‌ها داشته باشد. شرایط بحرانی هرات نزدیک به سی سال طول کشید. اصرار دولت ایران بر کنترل هرات به مداخله نظامی بریتانیا در ایران انجامید. سپس، با وساطت دولت فرانسه نمایندگان ایران و بریتانیا معاهده ۱۸۵۷ پاریس امضا شد. طبق معاهده پاریس، دولت ایران متعهد شد در برابر خروج قوای انگلیسی از ایران و آزادی اسرای جنگی ایران هرات را تخلیه کرده و از هرگونه دخالت و ادعایی نسبت به هرات و سایر نقاط افغانستان صرف‌نظر کند. در جریان بحران هرات، تنش‌هایی نیز بین ایران و عثمانی در گرفت که دخالت‌های تحریک‌آمیز عثمانی‌ها در نواحی غربی ایران شامل آذربایجان و کردستان از عوامل بروز مشکلات بود. مذاکرات نمایندگان دو طرف به امضای معاهده دوم ارزروم در ژوئن ۱۸۴۷ انجامید. بر اساس این معاهده، تکلیف برخی نواحی مورد اختلاف در نواحی مرزی دو کشور معلوم شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۲۷۶-۲۴۵).

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که پس از جنگ‌های ایران و روسیه روابط خارجی ایران در شرایط پرتنش قرار گرفت. دولتمردان ایرانی که قبلاً در جریان معاهدات گلستان و ترکمنچای تباری و همکاری قدرت‌های استعماری را حس کرده بودند، مصمم

این اتفاق در کنار عوامل دیگری چون ضعف و فرسایش توان نظامی ایران، مشکلات مالی و اختلافات دامنه‌دار بین شاه و ولیعهدش عباس میرزا زمینه شکست ایران را فراهم کرد، به نحوی که این با نیروهای روس تا تصرف تبریز پیش رفته و پایتخت ایران را تهدید نظامی کردند (شمیم، ۱۳۷۵: ۱۰۱-۹۶).

سرانجام، در فوریه ۱۸۲۸ معاهده ترکمنچای به امضای نمایندگان دو طرف رسید. به موجب آن، روسیه توانست علاوه بر آنچه به موجب معاهده گلستان به دست آورده بود، ایروان، نخجوان و بخشی از دشت مغان را تصاحب کند و مجرای رود ارس را سرحد دو کشور قرار دهد؛ اتباع روسیه در ایران به حق کاپیتولاسیون رسیده و بر اساس آن، از تابعیت نسبت به قوانین حقوقی و جزایی ایران معاف شدند؛ دولت ایران به پرداخت پنج میلیون تومان به روسیه بابت غرامت جنگ متعهد شد؛ تسلیحات و مهمات جنگی و قلاع نظامی ایران در قفقاز به روسیه تعلق یافت؛ روسیه حق تأسیس نمایندگی بازرگانی و کنسول‌گری را در ایران را به دست آورد و برای ورود اتباع و کالاهای روسی به ایران تسهیلات ویژه دریافت کرد؛ حق کشتی‌رانی روسیه در کلیه نقاط دریای خزر از طرف ایران به رسمیت شناخته شد؛ و در مقابل، روسیه متعهد شد سمت ولیعهدی عباس میرزا را تأیید کرده و پس از جلوس وی بر تخت سلطنت ایران، سلطنتش را به رسمیت بشناسد. همچنین، در قرارداد الحاقی یا متمم معاهده ترکمنچای قید شد که اگر ایران اقساط غرامت جنگ را حداکثر تا ۱۵ آگوست ۱۸۲۸ نپردازد، کل ایالت آذربایجان برای همیشه از ایران جدا و ضمیمه متصرفات روسیه خواهد شد و یا اینکه

در گذشت. قائم مقام فراهانی از نزدیکان عباس میرزا که مدت کوتاهی در سال ۱۸۳۵ صدراعظم بود، به دستور محمد شاه کشته شد (فوران: ۱۳۷۸: ۲۴۷-۲۴۶).

تحولات نیمه نخست سده نوزدهم به ویژه جنگ های ایران و روسیه یک اثر مهم در سیاست خارجی ایران به دنبال داشت و آن عبارت بود از افزایش نفوذ روحانیون در سیستم سیاست گذاری خارجی. پس از دور نخست جنگ های ایران و روسیه فتحعلی شاه برای ایجاد بسیج مردمی علیه لشکرکشی و دخالت روس ها به پشتیبانی روحانیون نیاز داشت. روحانیون نیز با حکم جهاد علیه کفار روس در قیام مردمی علیه روس ها نقش مهمی در تحولات سیاسی کشور بازی کردند. اگرچه این اعلام جهاد به ثمرات ملموسی منجر نشد، اما نقش بااهمیت روحانیون در سیاست خارجی کشور ادامه یافت. در همین برهه، گروهی از روحانیون سرشناس در پایتخت گرد آمدند تا در سیاست های دولت مورد مشورت قرار گیرند. دو مجتهد معروف این زمان یعنی ملا احمد نراقی و سید مهدی بحرالعلومی از جمله افرادی بودند که حکومت از مشاوره هایشان استفاده می کرد. البته مواضع روحانیون در عرصه سیاست خارجی و به ویژه نحوه تعامل با قدرت های خارجی همسان نبود، چنان که در دوره حکومت محمدشاه گروهی از آنها با لشکرکشی شاه به هرات مخالفت کردند (آجودانی، زمستان ۱۳۸۴: ۹۷-۱۰۱). اگرچه برای روحانیون عزت و عظمت ایران اهمیت داشت و این موضوع همسویی نسبی در اهداف روحانیون و اصلاح طلبان سکولار را نشان می داد، اما اختلاف در روش ها و بدبینی های متقابل، که ریشه در بنیادهای فکری متفاوت این دو گروه داشت، مانع از

شدند به منظور دفع سناریوهایی مشابه آنچه فتحعلی شاه با آنها مواجه شده بود، رفتار محتاطانه ای در برابر قدرت های خارجی داشته باشند. سران سیاسی ایران مایل بودند از طریق اتکا به قدرت های ثالث خطر تهدیدات و تهاجمات قدرت های خارجی را بکاهند. اما چنین سیاستی در عمل چندان ثمربخش نبود. علت اصلی این قضیه به شرایط سیاسی خاص حاکم بر اروپای سده نوزدهم بازمی گشت که زمینه مناسبی برای همکاری و هماهنگی قدرت های اروپایی دخیل در ایران فراهم ساخته بود. حتی در قضایایی نظیر جنگ کریمه که عثمانی توانست از تیرگی روابط روسیه و انگلستان به نفع خود استفاده کرده و مناسبات این دو ابرقدرت را موقتاً به تشنج بکشد، امکان بهره برداری ایران از آن میسر نگردید. در این شرایط، بدبینی نخبگان و افکار عمومی جامعه ایران نسبت به مقاصد استعماری قدرت های مداخله گر نیز به طرز کم سابقه ای افزایش می یافت.

برخی نخبگان سیاسی ایرانی با مشاهده دخالت های فزاینده قدرت های خارجی به این نتیجه رسیدند که مشکل ایران به ضعف و عقب ماندگی اش باز می گردد. بر این اساس، به پروژه های اصلاح گرانه روی آوردند. اما در عمل چنین پروژه هایی به صورت ناقص یا سطحی عملیاتی می شدند. علاوه بر عوامل خارجی، فشار نیروها و گروه های ذینفع از جمله محافظه کاران دربار و برخی روحانیون بدبین به سرانجام اصلاحات، مانع از شکوفایی چنین تلاش هایی می شد. عباس میرزا از نخستین سیاستمداران اصلاح طلبی بود که به ویژه با مشاهده نتایج جنگ های ایران و روسیه به نوسازی و تقویت ارتش با روش های مدرن بسیار اهمیت می داد. اما وی در سال ۱۸۳۳ پیش از رسیدن به مقام سلطنت

شکل‌گیری یک اراده جمعی قاطع به منظور ایجاد تحولات بزرگ می‌شد.

از نخبگان سرشناس مدرنی که در طول حیات سیاسی‌اش گام‌های کمابیش موفق‌تری برای مدرنیزاسیون، پیشرفت و استقلال ایران برداشت، میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود. وی که در سال‌های ۵۱- ۱۸۴۸ (سال‌های آغازین سلطنت ناصرالدین شاه) صدراعظم شاه بود، طرح‌های بلندپروازانه‌ای را برای تقویت ایران در برابر قدرت‌های خارجی به اجرا درآورد. امیرکبیر در عرصه سیاست خارجی ضمن تمایل به برقراری مناسبات دوستانه و مبتنی بر احترام متقابل با کلیه دولت‌ها تلاش‌های فراوانی برای شکستن قیود استعماری معاهدات سابق از جمله کاپیتولاسیون برداشت. وی در برابر نفوذپذیری و وابستگی دولت مردان به بیگانگان به شدت موضع گرفت. در داخل نیز ضمن تأکید بر تحکیم انسجام اجتماعی و سیاسی برای فرونشانی آشوبگران از جمله پیروان باب و شورشیان خراسان و فارس و بختیاری همت گماشت (Rashidvash, June 2012: 182-183).

این گونه تلاش‌های اصلاح‌گرانه پس از مرگ امیرکبیر نیز به نحوهای مختلف نمود داشت و نخبگان اصلاح‌طلب مختلفی از افکار وی تأثیر پذیرفتند. از جمله در دهه ۱۸۷۰ موج دیگری از حرکت‌های اصلاحی مدرن به رهبری میرزا حسین‌خان مشیرالدوله (سپهسالار) شکل گرفت. وی که از تحصیل‌کردگان در دارالفنون بود و مسافرت‌های خارجی بسیاری داشت، در دوران صدر آتش تلاش کرد شاه را به انجام پروژه‌های اصلاحی تشویق کند. اما نزدیکی سپهسالار به عوامل انگلیسی که نمود بارز آن در حمایت از امتیاز رویتر مشاهده شد، منجر به شکل‌گیری جبهه‌ای

قدرتمند متشکل از گروه‌های مختلفی نظیر روس‌ها، درباریان و روحانیون (از جمله ملا علی‌کنی) علیه وی شد و زمینه عزلش را فراهم کرد (فوران: ۱۳۷۸: ۲۴۹-۲۴۸).

امیرکبیر همچنین تأثیر شگرفی بر رشد روشنفکران مشروطه‌خواه گذاشت. از جمله شخصیت‌هایی که از افکار و برنامه‌های امیر تأثیر پذیرفت، میرزا ملکم‌خان بود. وی که سابقه تدریس در دارالفنون داشت، بر این باور بود که استحکام سیاسی و اقتصادی ایران در صورتی میسر خواهد بود که از شگردهای اصلاحی اروپاییان بهره‌برداری شود. ملکم به مقامات ایران به ویژه شاه هشدار می‌داد که اگر فوراً به قوانین جدید برای اصلاحات تن ندهند، کشور به زودی در کنترل کامل قدرت‌های خارجی قرار خواهد گرفت. به نظر ملکم، قوانین جدید باید با توجه به دو هدف اساسی پایه‌ریزی شوند: افزایش رفاه عمومی و برابری همه شهروندان. وی از طرفداران برقراری تفکیک قوا، حکومت قانون، ارتش حرفه‌ای، اداره مستقل مالیات، سیستم آموزشی فراگیر، بانک دولتی و توسعه ارتباطات بین شهرها بود (Abrahamian, August 1979: 396).

در دهه ۱۸۶۰ روس‌ها شروع به پیشروی در ترکستان و ماوراءالنهر نمودند و تا سال ۱۸۷۳ بخش اعظم سرزمین‌های مورد نظر از سمرقند گرفته تا تاشکند، بخارا و خیوه را به تصرف درآوردند. پس از مذاکرات وزاری امور خارجه روسیه و بریتانیا در فوریه ۱۸۷۳ روسیه متعهد شد از رود جیحون تجاوز ننموده و از هر گونه اعمال نفوذ در افغانستان پرهیز کند. با وجود این، روس‌ها با به پیشروی ادامه دادند و تا سال ۱۸۷۵ کلیه نواحی ترکستان و ماوراءالنهر را تصرف کردند. این وضع به تشدید دخالت و نفوذ بریتانیا در

گشایش مجدد فضای اجتماعی و سیاسی کشور در دوره مظفرالدین شاه که با هدف جلب رضایت مخالفان شاه انجام می شد، زمینه انقلاب ۱۹۰۶ مشروطه را فراهم کرد (فوران: ۱۳۷۸: ۲۷۱-۲۶۸).

پدیدار شدن شکاف بین نیروهای انقلابی، خیزش مخالفان مشروطه و دخالت های روسیه در حمایت از ضدانقلاب عوامل مهم تضعیف انقلاب بودند. در سال ۱۹۰۷ به موجب معاهده سن پترزبورگ که میان روسیه و بریتانیا امضا شد، ایران به سه منطقه تقسیم شد: قسمت شمال تحت نفوذ روسیه، قسمت جنوب تحت نفوذ بریتانیا، و یک منطقه میانی بی طرف. دولت های انگلستان و روسیه توافق کردند که هیچ کدام در حوزه نفوذ دیگری امتیازی نگیرند، ولی شهروندانشان می توانستند با اطلاع و موافقت طرف مقابل در منطقه بی طرف هم امتیاز بگیرند. با وجود اعتراضات ایران به این معاهده، مفاد آن عملاً اجرا می شد، به نحوی که زمان جنگ جهانی اول به بهانه ای برای اشغال ایران تبدیل شد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و سقوط حکومت تزاری، بلشویک ها قرارداد تقسیم ایران را رسماً لغو کردند (رک: ذوقی، ۱۳۶۷).

انعقاد معاهده ۱۹۰۷ که حاکی از نوعی مصالحه و تبانی علیه ایران بود، ایرانیان را نگران کرد، زیرا دیپلماسی ایران در ایجاد موازنه بین رقبای خارجی را با چالش مواجه ساخته و دعوت از قدرت های ثالث به بازیگری در امور ایران را مشکل تر می کرد. در عمل نیز گسترش مداخلات خارجی که در قضیه اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسیه به دولت ایران، در واکنش به استقبال ایران از ورود و فعالیت هیأت آمریکایی مورگان شوستر در امور مالی ایران، و در پی آن تجاوز نظامی روس ها به اوج رسید، خطرات ناشی از مصالحه روسیه

ایران (بالاخص نواحی جنوبی) منجر شد. در سپتامبر ۱۸۸۱ به موجب معاهده آخال که بین ایران و روسیه امضا شد، دولت ایران متعهد شد از کلیه دعوی خود نسبت به ترکستان و ماوراءالنهر صرف نظر کند و رود اترک را به عنوان مرز بین دو کشور به رسمیت بشناسد. پس از این معاهده، خوانین ترکستان و ماوراءالنهر که از زمان صفویه کم و بیش تابع سلاطین ایران بودند، برای همیشه از قلمرو ایران جدا شدند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۲۸۷-۲۸۳).

در برابر روس ها که عطش شدیدی به اشغالگری و توسعه ارضی داشتند، انگلیسی ها بیشتر دنبال امتیازات اقتصادی بودند. البته شایان ذکر است که انگلیسی ها در تحریک حرکت های استقلال طلبانه نواحی مختلف ایران از جمله در شرق و جنوب کشور نقش کلیدی داشتند. امتیازگیری بریتانیا به ویژه پس از عقد معاهده پاریس و سپس، توسعه دخالت های روسیه در ایران تشدید شد و حوزه های مختلف از جمله بانکداری، ارتباطات و نفت را در بر گرفت. این وضع رقابت روس ها را نیز در دستیابی به امتیازات برمی انگیخت. امتیاز تنباکو یکی از موارد پرحاشیه امتیازات دولت ایران به انگلیسی هاست. در سال ۱۸۹۱ انحصار فروش دخانیات در ایران به یک تبعه انگلیسی به نام تالبوت داده شد که همین امر مقدمه بروز نهضتی جدید تحت هدایت تعدادی از روحانیون از جمله میرزا حسن شیرازی شد. حمایت مردمی از این اقدام ناصرالدین شاه را مجبور به لغو امتیاز کرد و دارنده امتیاز مبلغی از دولت ایران غرامت گرفت (شمیم، ۱۳۷۵: ۲۴۳-۲۴۲). عجز دولت در برابر قدرت های خارجی با رفتار سرکوبگرانه آن در داخل همراه بود. این شرایط به قتل شاه در سال ۱۸۹۶ منجر شد.

خاندان سلطنت از قاجار به پهلوی نقش کلیدی بازی کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۳۷۲-۳۵۸).

۲- سلطنت پهلوی: دوره اقتدارطلبی وابسته

سیاست دولت ایران در سال‌های آغازین دوره پهلوی، که بر استقلال و اقتدار ایران تأکید داشت، تحت تأثیر دو عامل مهم قرار داشت: سیاست بریتانیا و شخصیت رضاخان. بریتانیا که در این سال‌ها با تهدید رو به گسترش کمونیسم مواجه بود، در پی ایجاد رژیم بود که بتواند از نفوذ شوروی در ایران ممانعت به عمل آورد. از سوی دیگر، رضاخان ضمن برخورداری از یک شخصیت اقتدارطلب، مایل به معرفی چهره‌ای مستقل، قدرتمند و در عین حال ترقی خواه در میان افکار عمومی بود. در این برهه افکار عمومی ایران با عواقب سنگین ضعف و وابستگی حکام ایران در دوره قاجاریه تا حدی آشنایی داشت و خواهان استقرار دولتی مستقل و قوی بود. با این حال، از آنجا که انگلیسی‌ها در به قدرت رسیدن رضاخان نقش کلیدی بازی کرده بودند، وی نمی‌توانست نسبت به ملاحظات دولت بریتانیا بی‌توجه باشد.

یکی از مهم‌ترین اقدامات رضا شاه برای ایجاد دولتی متمرکز و قدرتمند ایجاد ارتش ملی بود. وی به دنبال تشکیل ارتشی با ویژگی‌های متحدالشکل، متمرکز، ملی و مستقل از افسران خارجی با محوریت نیروهای قزاق بود. بریگاد قزاق که در زمان ناصرالدین شاه در پی معاهده‌ای بین ایران و روسیه تشکیل یافته بود، در ابتدا تحت فرماندهی افسران روس قرار داشت. رضاشاه پیش از رسیدن به مقام سلطنت فرمانده قزاق‌ها بود. حال، پس از رسیدن به این مقام مصمم بود با مدرنیزاسیون ارتش به سبک اروپایی‌ها ابزار مؤثری برای کنترل امنیت کشور ایجاد کند. با این حال، ارتش

و بریتانیا را نشان داد. معاهده ۱۹۰۷ و پیامدهای بعدی آن درس مهمی را برای ایرانیان یادآوری کرد و آن این که انگیزه کلیدی قدرت‌های خارجی از دخالت در امور کشور منافع ملی‌شان بوده و برای آنها استقلال و حاکمیت ملی ایرانیان هیچ اهمیتی ندارد. در نهایت نیز این انقلاب کمونیستی روسیه در ۱۹۱۷ بود که به عنوان بخت و اقبال به یاری ایرانیان آمد و موجب نجات کشورشان از سناریوهای مخرب‌تری چون تجزیه شد، هر چند که دخالت‌ها و فشارهای خارجی همچنان ادامه یافت (رک: لیتن، ۱۳۶۷).

در فاصله بین جنگ جهانی اول تا به قدرت رسیدن رضاشاه مناسبات خارجی ایران در شرایط پیچیده و سختی قرار داشت. دولت ایران که در جریان جنگ خسارات فراوانی را متحمل شده بود، هیأتی را برای طرح موضوع و تقاضای غرامت به کنفرانس صلح ورسای در فرانسه فرستاد. اما دولت بریتانیا با این استدلال که ایران در جریان جنگ رسمی و عملی بی‌طرف بوده، از ورود هیأت به کنفرانس ممانعت به عمل آورد. اما در همین زمان وزیر مختار بریتانیا، سر پرسی کاکس، قرارداد محرمانه‌ای را با نخست‌وزیر ایران، میرزا حسن وثوق‌الدوله تنظیم کرد که عملاً ایران را در تحت حمایت بریتانیا قرار می‌داد. افشای محتوای معاهده ۱۹۱۹ از یک طرف و شیوع خبر رشوه‌گیری عاقدان ایرانی معاهده از عوامل دولت بریتانیا واکنش‌های تندی را در سطح افکار عمومی کشور به ویژه نخبگان و وطن‌گرا به دنبال داشت. اگرچه این معاهده به سرانجام مطلوبی برای بریتانیا نرسید، اما در عمل این کشور به عنوان بانفوذترین قدرت خارجی در صحنه تحولات سیاسی ایران باقی ماند و در تغییر

سده نوزدهم که استقلال اقتصادی ایران را زیر سؤال می برد، لغو و مقرر شد معاهدات بازرگانی جدیدی بر اساس اصل استقلال اقتصادی ایران با دولت های خارجی منعقد شود. حتی انگلیسی ها نیز به تجدیدنظر در معاهدات گمرکی با ایران با شرایط جدید، متمایل شدند. در حوزه پولی و مالی، حق انحصاری انتشار اسکناس از بانک شاهی ایران، که در اواخر سده نوزده توسط انگلیسی ها تأسیس شده بود، در سال ۱۹۳۰ سلب و به بانک ملی ایران که به تازگی از سال ۱۹۲۸ آغاز به کار کرده بود، واگذار شد. مقاومت برخی دولت ها با این اقدامات گاهی مسأله ساز می شد، چنانکه مخالفت ایران با ادامه واگذاری امتیاز شیلات دریای خزر به روس ها به بحرانی شدن مناسبات ایران و شوروی منجر شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۳۸۷-۳۸۳).

یکی از رویدادهای مهمی که به تنش در مناسبات بین ایران و بریتانیا منجر شد، لغو امتیاز داری بود. پیش از تثبیت سلطنت رضاشاه مقامات ایران مایل بودند برای تقویت توان چانه زنی خویش در برابر انگلیسی ها بهره برداری از نفت شمال کشور را به کمپانی های آمریکایی واگذار کنند که در عمل انگلیسی ها با وجود عدم دستیابی به منابع نفتی شمال موفق شدند آمریکایی ها را از صحنه نفت ایران دور کنند. در دوره سلطنت رضاشاه کمپانی نفت انگلیسی-ایرانی (Anglo-Iranian Oil Company) که از سال ۱۹۰۸ در ادامه امتیاز داری، برای اکتشاف، استخراج و بهره برداری از منابع نفتی ایران تأسیس شده بود، مهم ترین شرکت فعال در نفت ایران بود. در سال ۱۹۳۱ به دنبال کاهش حق امتیاز ایران فشارهای داخلی بر کمپانی انگلیسی-ایرانی افزایش یافت، به نحوی که

جدید به نحوی تربیت شده بود که بیشتر برای سرکوب مخالفین داخلی آمادگی داشت و از روحیه جنگندگی لازم در برابر تهاجم بیگانگان برخوردار نبود (رک: Cronin, 2003).

رضاشاه طی سال های حکومت خویش دست به اقدامات در خور توجهی در عرصه سیاست خارجی زد تا بتواند چهره ای مستقل و قدرتمند از ایران به نمایش بگذارد. وی از سال ۱۹۲۷ تلاش زیادی برای لغو رژیم کاپیتولاسیون به کار برد. در نتیجه، تا می ۱۹۲۸ رژیم کاپیتولاسیون لغو و معاهدات دوجانبه جایگزین آن شدند. از جمله شرایطی که در تصمیم و اقدام دولت ایران مؤثر بودند، عبارتند از:

۱. رشد خودآگاهی ملی و جبهه گیری ملی در برابر سلطه خارجی،
۲. تلفیق خودآگاهی ملی با آموزه های اسلامی شیعی،
۳. شخصیت و سیاست مدرن و وطن پرستانه رضاشاه که حمایت بخش عظیمی از ناسیونالیست های کشور را به دنبال داشت،
۴. گرایش رضاشاه به کنترل کامل و مؤثر کشور از طریق حذف تمامی منابع مستقل قدرت،
۵. امید قدرت های خارجی به تضعیف روحانیت از طریق ایجاد یک سیستم قضایی مدرن در ایران و
۶. مناسبات مسالمت آمیز رضاشاه با قدرت های خارجی (Zirinsky, 2003: 98-99).

علاوه بر لغو رژیم کاپیتولاسیون، رضا شاه موفق شد به کار بیگانگانی که به تبعیت از ملاحظات دولت متبوع خود در دستگاه های دولتی ایران فعالیت می کردند، خاتمه داده یا اختیارشان را محدود نماید. در همین راستا، تمام معاهدات گمرکی منعقد شده در

این برهه، ایران از پیمان منع تجاوز آلمان و شوروی (۱۹۳۹) استفاده کرد و از طریق شوروی به داد و ستد با آلمان ادامه داد. با انتصاب علی منصور به نخست وزیری که از طرفداران آلمان بود، نفوذ آلمانی‌ها در ایران افزایش یافت و در ارتش ایران نیز گرایش بیشتری به آلمان نمایان شد. پس از حمله ناگهانی آلمان به شوروی در ژوئن ۱۹۴۱ دولت ایران بار دیگر اعلام بی‌طرفی کرد. شوروی و بریتانیا که پس از تهاجم گسترده آلمان به شوروی متحد شده بودند، خواهان جبهه‌گیری ایران به نفع متفقین بودند. در نهایت این دو قدرت به کمک ایالات متحده به اشغال نظامی ایران اقدام کردند. قدرت‌های متفق رضاشاه را از سلطنت برکنار و پسرش محمدرضا را جایگزین کردند (فوران، ۱۳۷۸: ۳۷۸-۳۸۱). سقوط تحقیرآمیز وی نشان داد که تلاش‌هایش برای قدرتمندسازی، امنیت و استقلال کشور ناقص و ناکام بوده و ایران همچنان در دام ضعف، وابستگی و ناامنی گرفتار است.

ضعف و وابستگی ایران در همان نخستین دهه پس از جنگ جهانی دوم به خوبی نمایان شد. در این دهه شاه جوان کشور در موضع ضعف قرار داشت و نیروهای اجتماعی-سیاسی مختلفی با اهداف و برنامه‌های مختلف فعال بودند. پس از پایان جنگ، دولت ایران از سه قدرت متفق خواست نیروهای خود را از خاک ایران خارج کنند. در واکنش به این درخواست، دولت شوروی ضمن اصرار بر حضور نیروهای خود در خاک ایران، نیروهای تجزیه‌طلب آذربایجان را به شورش و خودمختاری تحریک کرد. در نتیجه این وضع، بخش گسترده‌ای از شمال غرب ایران برای مدتی از کنترل دولت مرکزی خارج شد و حکومت‌های خودمختار آذربایجان و کردستان اعلام

منجر به لغو امتیاز داری در نوامبر ۱۹۳۲ و انعقاد قرارداد نفتی جدیدی در سال ۱۹۳۳ شد (ذوقی، ۱۳۷۵: ۱۵۳-۱۱۷).

این گونه حرکت‌های استقلال‌طلبانه به تدریج زمینه بدبینی و بی‌اعتمادی بریتانیا به شاه ایران را افزایش داد. در دهه ۱۹۳۰ سه قدرت بر سر نفوذ در ایران رقابت داشتند: بریتانیا، شوروی و آلمان نازی. در مجموع، بریتانیا به عنوان قدرتمندترین قدرت غربی در ایران فعالیت داشت، هر چند که از توسعه مناسبات ایران با رقبا به‌ویژه آلمان نگران بود. در حالی که در دهه ۱۹۲۰ بریتانیا بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران بود، در اواخر دهه ۱۹۳۰ پس از آلمان و شوروی در جایگاه سومین طرف تجاری ایران قرار داشت. ایالات متحده در دهه ۱۹۳۰ توانست به جایگاه چهارمین طرف تجاری ایران برسد. آلمان موفق‌ترین کشور در بهره‌برداری از فرصت‌های موجود در ایران به دنبال کاهش فشارهای بریتانیا و روسیه/شوروی بر این کشور بود. رضا شاه در عین حال که مناسبات دوستانه‌ای با بریتانیا داشت، در صدد بود از طریق نزدیکی به آلمان، فشارهای بریتانیا و شوروی را خنثی سازد. سوابق استعماری بریتانیا و شوروی در ایران باعث شده بود گرایش دولت به قدرت‌های دیگر به‌ویژه آلمان و آمریکا از حمایت در خور توجهی در میان افکار عمومی و روشنفکران برخوردار باشد (فوران، ۱۳۷۸: ۳۷۱-۳۶۴). این روند با توجه به جبهه‌گیری‌های خصمانه آلمان و متحدانش در برابر بریتانیا طی سال‌های پایانی دهه ۱۹۳۰ برای انگلیسی‌ها نگران‌کننده بود.

پس از جنگ جهانی دوم و اعلام بی‌طرفی ایران، رضاشاه به تصمیم بریتانیا مبنی بر ممانعت از روابط بازرگانی آلمان با کشورهای بی‌طرف اعتراض کرد. در

در پی سقوط دولت مصدق، با توجه به شرایط بحرانی اقتصاد ایران در نتیجه قطع جریان نفت و فشارهای بین‌المللی، دولت جدید ایران با نخست‌وزیری فضل‌الله زاهدی، از نیروهای هوادار و همکار با کودتاگران، در صدد برآمد تا به اوضاع اقتصادی کشور سروسامان دهد. در این زمان، آمریکایی‌ها نیز به منظور حفظ کنترل بر ایران تلاش داشتند مشکل اقتصادی ایران را از طریق ساماندهی به تولید و صادرات نفت ایران در چارچوب معاهده‌ای بین دولت ایران و یک کنسرسیوم بین‌المللی، که کمپانی‌های نفتی آمریکایی و انگلیسی در آن نقش مهمی داشتند، حل کنند. پیش از امضای آن، در ۱۵ آگوست ۱۹۵۴ معاهده‌ای بین ایران و کمپانی نفت انگلیسی-ایرانی به منظور پرداخت غرامت به این کمپانی تنظیم و امضا شد. سپس، معاهده کنسرسیوم در ۳۱ آگوست همین سال به امضای علی امینی، وزیر دارایی ایران و هوارد پیچ نماینده کنسرسیوم رسید (ذوقی، ۱۳۷۵: ۲۹۸-۲۹۱).

محمدرضا شاه و حامیانش از حادثه کودتای ۱۹۵۳ و به دنبال آن همکاری جدید غرب با ایران چند درس مهم برداشت کردند که پس از آن در سیاست خارجی دولت پهلوی پس از کودتا مؤثر واقع شد:

۱. بریتانیا دیگر قدرت برتر جهان غرب نیست، بلکه جای خود را به ایالات متحده داده است؛

۲. برای آمریکا و بریتانیا حفظ ایران در اردوگاه سیاسی-امنیتی غرب بیشتر از دموکراسی در آن اهمیت دارد؛

۳. اتحاد شوروی واقعیت تعلق ایران به اردوگاه غرب را پذیرفته است؛

۴. اتخاذ سیاست‌های چپ‌گرایانه یا حتی استقلال‌طلبانه برای ایران در فضای نوین بین‌المللی

موجودیت کردند. در نهایت، دیپلماسی محتاطانه ایران و فشارهای آمریکا بر شوروی باعث فراخوانی نیروهای شوروی و سرکوب نیروهای تجزیه‌طلب توسط ارتش ایران شد (رک: Lawson, August 1989).

همان‌طور که در جریان جنگ جهانی اول وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه از بار فشارهای بین‌المللی علیه ایران کاست، پس از جنگ جهانی دوم نیز فرصت دیگری به صورت آغاز جنگ سرد برای ایران فراهم شد که سیاستمداران ایرانی توانستند از آن بهره‌برداری کنند. در آغاز جنگ سرد، بسیاری از نیروهای داخلی اثرگذار بر سیاست خارجی ایران با توجه به تجربه‌های تلخ گذشته از دخالت‌های استعماری قدرت‌های بزرگ برای استقلال ایران تلاش می‌کردند. آنها موفق شدند از تحولاتی نظیر تضعیف بریتانیا، آغاز جنگ سرد و جایگزینی شاه ضعیف و بی‌تجربه، به صورت فرصت برای تقویت مواضع خود استفاده کنند. اوج این تلاش‌ها در قضیه ملی شدن صنعت نفت در مارس ۱۹۵۱ نمایان شد. نهضت ملی‌سازی نفت پس از آن آغاز شد که شوروی و بریتانیا وارد دور جدیدی از رقابت بر سر امتیازات نفتی در ایران شده بودند. اما این دو قدرت با سدی از مقاومت‌های داخلی به رهبری نخست‌وزیر ایران، محمد مصدق مواجه شدند. در این سال‌ها که رقابت بین بلوک شرق و غرب نیز وارد مراحل حساسی شده بود، آمریکایی‌ها از تیرگی مناسبات ایران و بریتانیا و احتمال تقویت چپ‌گرایان در ایران نگران بودند. از این رو، طی یک پروژه مشترک با انگلیسی‌ها با یک حرکت کودتایی دولت مصدق را در آگوست ۱۹۵۳ ساقط و زمینه بازگشت محمدرضا شاه را به قدرت فراهم کردند.

موافقتنامه شوروی را که دست دوستی به طرف ایران دراز کرده و در پی انعقاد یک پیمان پنجاهساله عدم تجاوز با آن بود، دلسرد ساخت (بیل، ۱۳۷۱: ۲۰۰-۱۹۱).

در دهه ۱۹۶۰ و پس از استقرار ثبات سیاسی با پشت سر گذاردن قیام ۱۵ خرداد، و همچنین، تحولات نوین بین الملل از جمله تشکیل جنبش عدم تعهد، تشکیل اوپک، تنش زدایی در روابط دو ابرقدرت و هسته‌ای شدن چین، سیاست خارجی ایران با عنوان «سیاست مستقل ملی» مطرح شد که مشخصه اصلی آن توسعه مناسبات و همکاری‌های ایران با کشورهای اردوگاه شرق و همچنین جهان سوم بود. هر چند که همکاری‌های ایران و ایالات متحده مانند گذشته در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی رو به رشد بود (ازغندی، ۱۳۸۴: ۲۸۴-۲۸۳).

در آغاز دهه ۱۹۷۰ عواملی مانند تصمیم بریتانیا به فراخوانی نیروهای خود از شرق سوئز، ناکامی‌های آمریکا در جنگ ویتنام و اعلام سیاست نیکسون مبنی بر حمایت سیاسی و نظامی از متحدان و واگذاری مسئولیت امنیت مناطق تحت نفوذ آمریکا به متحدان منطقه‌ای قدرتمند و قابل اعتماد (بجای دخالت نظامی مستقیم)، زمینه‌ساز تحولات جدیدی در سیاست خارجی ایران شد. از آغاز این دهه، شاه با اعتماد به نفس بیشتری ایده تبدیل ایران به یک قدرت بزرگ را پیگیری کرد. وی با ترتیب دادن استقلال بحرین و سپس تصرف جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی، که پیش از آن تحت کنترل بریتانیا قرار داشتند، تلاش کرد قدرت ایران را در منطقه تثبیت کند. در سال ۱۹۷۲، شاه ایران پس از امضای معاهده اقتصادی و نظامی بین شوروی و عراق به شوروی سفر

(جنگ سرد) حتی اگر از پشتوانه مردمی برخوردار باشد، بسیار پر خطر و پرهزینه است؛

۵. برای بقا بر سر قدرت جلب حمایت قدرت‌های خارجی اهمیت کلیدی دارد؛ و
۶. کنترل و مهندسی اجتماعی-سیاسی جامعه ایران امکان‌پذیر است.

به این ترتیب، فاز نوینی در سیاست خارجی ایران آغاز شد که در آن آمریکا به عنوان تکیه‌گاه کلیدی سیاست خارجی دولت ایران عمل می‌کند. در حالی که دولت آیزنهاور به درخواست کمک مالی مصدق برای ترمیم مشکلات اقتصادی پاسخ منفی داده بود، با احیای قدرت پهلوی و امضاء موافقتنامه نفتی، دولت آیزنهاور-دالس تصمیم گرفت سیاست تقویت رژیم ایران را دنبال کند. سیاستگذاران آمریکایی این سیاست خارجی را از طریق تأکید بیشتر بر کمک نظامی و اقتصادی به اجرا درآوردند. هدف از این کمک‌ها تقویت شاه در برابر تهدیدات داخلی و خارجی بود. پس از پیوستن ایران به پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ و همچنین، ادامه حمایت ایران از این پیمان امنیتی غربی در پی خروج عراق از آن در سال ۱۹۵۸، که به شکل سازمان پیمان مرکزی (سنتو) درآمد، کمک‌های آمریکا به ایران افزایش یافت. در بین ناسیونالیست‌ها، روشنفکران طبقه متوسط و مذهبیون ایران، پیمان بغداد/سنتو ابزاری برای کنترل استعماری ایران توسط غرب تلقی شده و مخالفت‌های گسترده‌ای با ورود دولت به آن وجود داشت. در چنین شرایطی، ایران و آمریکا در مارس ۱۹۵۹ یک موافقتنامه دفاعی دوجانبه امضا کردند که در چارچوب آن آمریکا متعهد شد در صورت تجاوز کشوری علیه ایران اقدامات نظامی مناسبی جهت تضمین امنیت آن انجام دهد. این

۳- جمهوری اسلامی: دوره اوج گیری استقلال طلبی

سیاست خارجی ایران در دوره پس از انقلاب اسلامی تحت تأثیر شرایط حاکم بر انقلاب اسلامی قرار داشته است. مخالفت امام خمینی (ره) رهبر انقلاب اسلامی، با رژیم شاه سه دلیل اصلی داشت: وابستگی به بیگانگان، استبداد داخلی و تلاش برای سکولاریزه کردن جامعه ایران. رهبر انقلاب ضمن این که سه موضوع یاد شده را در پیوند با همدیگر می دانست، تأکید ویژه ای بر نقش امپریالیستی و ضداسلامی آمریکا و اسرائیل در ایران داشت. این در حالیست که در همان زمان مبارزات انقلابیون با شاه، ایالات متحده با قاطعیت از شاه حمایت کرده و بر بقای حکومت آن اصرار داشت. مخالفت آمریکا با انقلابیون سه دلیل اصلی داشت: نخست این که با توجه به سوابق امپریالیستی آمریکا در ایران پس از مصدق این احتمال بالا بود که انقلابیون زمینه های نفوذ این ابرقدرت را در ایران برچینند. آمریکایی ها می دانستند که حکومت جایگزین به هیچ وجه نمی تواند مثل شاه حامی منافع غرب و آمریکا در ایران و منطقه باشد. آنها شواهد بودند که بدنه اصلی انقلابیون یعنی طیف اسلام گرا گرایش های شدید ضدآمریکایی داشتند. دلیل دوم این بود که بحرانی شدن شرایط ایران می توانست بازار انرژی را در سطح جهانی متشنج و بی ثبات کرده و اقتصاد جهان غرب را تحت تأثیر قرار دهد. و دلیل سوم این که با توجه به پیوستن حزب توده به انقلابیون احتمال گسترش نفوذ کمونیسم در ایران وجود داشت. بر این اساس، دولت کارتر قاطعانه از حکومت شاه حمایت می کرد، به نحوی که در ژانویه ۱۹۷۹ ژنرال رابرت هایزر را که از دوستان شاه بوده و قبلاً در تجهیز و تقویت ارتش ایران همکاری داشته، برای کمک به

کرد و به امضای یک پیمان دوستی با این کشور اقدام کرد. یک ماه بعد، اعلام کرد که قدرت ایران دیگر محدود به خلیج فارس نیست، بلکه باید به اقیانوس هند تسری یابد. در اواخر همین سال نخستین گروه از سربازان رزمی ایران برای مهار شورشیان ظفار به عمان اعزام شدند. به منظور پیشبرد موفق این برنامه ها تقویت قوای نظامی کشور به یک اولویت کلیدی برای شاه تبدیل شد (بیل، ۱۳۷۱: ۳۲۹-۳۱۸). افزایش شدید بهای نفت پس از تحریم نفتی ۱۹۷۳ اعراب علیه حامیان غربی اسرائیل، باعث شد دولت ایران بتواند برای تأمین هزینه های امنیتی سنگین خویش پشتوانه مالی مهمی به دست آورد. از سوی دیگر، عدم همکاری ایران با تحریم کنندگان اعتماد آمریکا و متحدانش به رژیم پهلوی را افزایش داد.

سیاست های توسعه طلبانه محمدرضا شاه در عرصه منطقه ای و بین المللی در حالی دنبال می شد که جامعه ایران به تبع سیاست های سرکوبگرانه دولت در اختناق سیاسی به سر می برد. بسیاری از مخالفان شاه از جمله جریان های مذهبی و روحانیون از سیاست خارجی دولت انتقاد می کردند. آنها معتقد بودند که سیاست خارجی به ظاهر مستقلانه دولت نه تنها مستقل نیست، بلکه نفوذ تحقیرآمیز آمریکا و وابستگی عمیق کشور را استمرار بخشیده است. مخالفان رژیم که سلطه شاه بر ملت و سلطه بیگانه بر شاه را دو معضل اساسی کشور می دانستند، در نهایت به حرکت های خشن انقلابی روی آوردند. در حالی که پس از جنگ های جهانی اول و دوم زمینه های دخالت قهرآمیز شوروی و بریتانیا در ایران تضعیف شده بود، با انقلاب اسلامی و کنار زدن ایالات متحده از مسایل ایران، گرایش به بیگانه ستیزی در جامعه و سیستم سیاسی ایران پررنگ تر شد.

فرونشانیدن انقلاب به ایران فرستاد (Wise, 2011: 3-6).

در عمل نیز روند تحولات پس از انقلاب مطابق با انتظار بسیاری ناظران پیش رفت و در سیستم سیاسی جمهوری اسلامی دولت ایالات متحده در جایگاه یک دشمن شماره یک قرار گرفت. این گرایش به ویژه پس از قطع روابط دیپلماتیک دو طرف به دنبال اشغال سفارت آمریکا در تهران و به گروگان گرفتن کارکنان آن در نوامبر ۱۹۷۹ و همچنین کناره‌گیری نیروهای لیبرال از دستگاه‌های تصمیم‌گیری کشور تشدید شد. دولت جمهوری اسلامی در کنار تأکید بر سیاست مقاومت در برابر نفوذ و دخالت آمریکا به سیاستی مشابه سیاست دولت مصدق بازگشت. دولت جدید با تکیه بر شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»، البته با تأکید بیشتر بر نفی غرب، به جنبش عدم تعهد پیوست و از هواداران اهداف و شعارهای ضداستعماری جنبش شد. سیاستگذاران جمهوری اسلامی در چارچوب اصل حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش، مسأله فلسطین را به مثابه سمبل گویایی از تقابل دو نیروی سلطه و مقاومت تلقی کرده و بر حمایت قاطع از مبارزات مردم فلسطین در برابر اسرائیل تأکید کردند. سیاست‌های بیگانه‌ستیزانه جمهوری اسلامی اقدامات متقابل قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا را در پی داشت. حتی مصالحه ایران و آمریکا در قالب بیانیه‌های الجزایر و پایان بحران گروگان‌گیری در سال ۱۹۸۱ نیز به توقف مناسبات خصومت‌آمیز بین دو طرف منجر نشد. در سال ۱۹۸۰ در حالی که جمهوری اسلامی هنوز به ثبات امنیتی لازم نرسیده بود و نیروهای مختلفی، شامل: فعالان ضدانقلاب و جریان‌های استقلال‌طلب، از داخل و خارج علیه دولت

حاکم فعال بودند، تهاجم نیروهای عراق به خاک ایران امنیت ملی کشور را به شدت متشنج کرد. در این جنگ که حدود هشت سال به طول انجامید، دولت صدام حسین به روش‌های مختلف تحت حمایت قدرت‌های بزرگ شامل ایالات متحده، شوروی، بریتانیا و فرانسه و همچنین اکثریت دولت‌های عرب منطقه قرار گرفت. هدف آمریکایی‌ها از کمک به دولت عراق، که در آن زمان با اتحاد شوروی مناسبات نزدیکتری داشت، این بود که با منزوی‌سازی و تضعیف جمهوری اسلامی، جو انقلابی تهاجمی جاری در آن را مهار کنند. آنها در عین حال از تضعیف رژیم توسعه‌طلب صدام حسین نیز خشنود بودند (Carpenter and Innocent, Winter 2007: 68).

با پایان جنگ و روی کار آمدن دولت سازندگی تغییرات محسوسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی اتفاق افتاد که نشان‌دهنده افول احساسات رادیکال و تمایل به عادی‌سازی جو سیاست خارجی در میان نیروهای اسلام‌گرای دولت بود. شعار صدور انقلاب که در همان سال‌های جنگ مورد انتقاد برخی تصمیم‌سازان ایران بود، کاملاً به حاشیه کشیده شد. گرایش به تنش‌زدایی در سیاست خارجی که از سال‌های پایانی جنگ نمایان شده بود وارد مرحله جدی‌تری شد. دولت هاشمی رفسنجانی روند جدیدی از تنش‌زدایی را در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آغاز کرد که تعدیل مناسبات ایران و اعراب و انجام گفتگوهای انتقادی بین ایران و اروپا از نتایج اصلی آن بودند. دولت هاشمی همچنین با دولت خلف شوروی یعنی روسیه تعاملات دوستانه‌ای برقرار کرد با این هدف که از پتانسیل‌های آن برای تحکیم امنیت ملی کشور استفاده کند (Rakel, 2007: 169-171).

ایران با روسیه ادامه یافت و در مناسبات ایران با چین نیز پیشرفت‌های بیشتری به دست آمد. ایران در عین حال آمادگی خود را برای پیوستن به سازمان همکاری شانگهای اعلام کرد (Rakel: 2007: 178-181). با این حال، شرایط تنش‌زا در مناسبات ایران- آمریکا همچنان محفوظ ماند و در نتیجه آن سیاست مهار ایران نیز استمرار یافت.

به دنبال روی کار آمدن دولت جورج دبلیو. بوش و حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ زمینه رادیکالیزه شدن سیاست خارجی آمریکا در برابر دولت‌های مخالف هژمونی آمریکا تسهیل شد و به تبع آن ایران در برابر موج جدیدی از تهدیدات بین‌المللی قرار گرفت. پس از اشغال و تغییر رژیم افغانستان در سال ۲۰۰۱ موج جدیدی از رادیکالیسم در سیاست خارجی آمریکا نمودار شد. در ژانویه ۲۰۰۲، جورج بوش با معرفی سه دولت ایران، عراق و کره شمالی به عنوان «محور شیطانی» (Axis of Evil) آشکارا اعلام کرد که دولت‌ش «ساکت نخواهد نشست تا خطر نزدیک و نزدیک‌تر شود. ایالات متحده آمریکا به خطرناک‌ترین رژیم‌های جهان اجازه نخواهد داد تا ما را با مخرب‌ترین سلاح‌های جهان مورد تهدید قرار دهند.» (Litwak, 2003: 86). وی در ژوئن ۲۰۰۲ طی یک سخنرانی در وست پوینت (West Point) سیاستی را اعلام کرد که بعداً در سپتامبر همین سال در قالب استراتژی امنیت ملی آمریکا مطرح شد. این سیاست دارای دو اصل اساسی است: نخست اینکه آمریکا به منظور حفاظت از تفوق نظامی بی‌مخالف خود به هر اقدامی که صلاح می‌بیند، دست خواهد زد؛ و دوم اینکه آمریکا با توجه به ماهیت تهدیدات نوین تروریستی اقدام پیش‌دستانه (preemptive action) را حق خود می‌داند (Soros,

استمرار سیاست نفی غرب و به ویژه تلاش برای مقابله با نفوذ سیاسی و حضور نظامی آمریکا در منطقه، که در دهه ۱۹۹۰ در حال گسترش بود، ادامه فشارهای واشنگتن علیه ایران را به دنبال داشت. جمهوری اسلامی از منظر دولت آمریکا در ردیف دولت‌های یاغی و شرور قرار گرفت و با توجه به اینکه نوک پیکان دخالت‌های قهرآمیز واشنگتن در دهه ۱۹۹۰ متوجه این دسته از کشورها بود، ایران در معرض چنین دخالت‌هایی واقع شد. در این چارچوب، در اواسط دهه ۱۹۹۰ دولت کلینتون فاز جدیدی از تحریم‌های اقتصادی را علیه ایران آغاز کرد. بر اساس قانون داماتو (D'Amato) که از سال ۱۹۹۶ به اجرا درآمد، رییس جمهور آمریکا ملزم شد کمپانی‌هایی را که سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار در بخش انرژی ایران سرمایه‌گذاری می‌کنند، مورد مجازات قرار دهد. رقم سقف سرمایه‌گذاری یک سال پس از اجرا به مبلغ ۲۰ میلیون دلار در سال کاهش یافت (Katzman, July 16, 2012: 2). این گونه تصمیمات با حمله‌های تبلیغاتی سنگینی علیه ایران همراه بود.

پس از گذشت چند سال از سیاست مهار ایران و بی‌اعتنایی مقامات جمهوری اسلامی به آن، استراتژی دولت کلینتون در برابر ایران به ناکارایی متهم شده و به تدریج مواضع واشنگتن تندتر شد. دولت جمهوری اسلامی تمام اتهامات آمریکا و متحدانش را رد کرده و فشارهای بین‌المللی را سناریویی به منظور ترساندن و به تسلیم کشاندن ایران ارزیابی کرد. پس از روی کار آمدن دولت خاتمی گرایش به تنش‌زدایی در برابر غرب افزایش یافت. در این چارچوب مناسبات ایران با کشورهای مختلفی از جمله اعضای اتحادیه اروپا و شورای همکاری خلیج [فارس] بهبود یافت. همکاری

11: 2004). در همین راستا، طرح اشغال و تغییر رژیم عراق توسط ایالت متحده و متحدانش در سال ۲۰۰۳ عملیاتی شد. به دنبال اشغال عراق، تهدیدات نظامی آمریکا علیه ایران نیز به شدت افزایش یافت. گشایش پرونده هسته‌ای ایران مهمترین اهرم آمریکا برای تشدید این گونه تهدیدات بود که به دنبال آن موج نوینی از فشارها و تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران شکل گرفت.

ایالات متحده و اتحادیه اروپا تاکنون علاوه بر قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت سازمان ملل، که بیشتر جنبه نظامی دارد، تحریم‌های اقتصادی سنگینی را به صورت یکجانبه علیه جمهوری اسلامی اعمال کرده‌اند. این تحریم‌ها محدودیت‌های شدیدی را علیه تولید و صادرات نفت و گاز و همچنین، نقل و انتقالات مالی ایران ایجاد کرده‌اند. اگرچه با گذشت زمان و به‌ویژه پس از به قدرت رسیدن باراک اوباما از بار تهدیدات نظامی علیه ایران کاسته شده، اما بر دامنه تهدیدات اقتصادی به شدت افزوده شده است. جمهوری اسلامی ایران از عقب‌نشینی در برابر فشارهای غرب خودداری نموده و بر استراتژی مقاومت تأکید کرده است. حتی راه‌حل‌های پیشنهادی کشورهای نظیر روسیه که مناسبات ظاهراً دوستانه‌ای با جمهوری اسلامی دارند، بخاطر نفی استقلال ایران در تولید سوخت هسته‌ای رد شده‌اند. سیاستگذاران ایران طی سال‌های اخیر ضمن تلاش برای تقویت توانمندی‌های دفاعی - امنیتی، تدابیر مختلفی برای دفع یا به حداقل رساندن عوارض تحریم‌های اقتصادی اندیشیده‌اند.

برداشت تصمیم‌گیری کنندگان جمهوری اسلامی این است که نخست، غنی‌سازی اورانیوم و تولید

سوخت هسته‌ای به منظور استفاده صلح‌آمیز از آن مغایرتی با رژیم ان پی تی نداشته و حق انکارناپذیر همه کشورها از جمله جمهوری اسلامی است. بنابراین، انکار حق هسته‌ای ایران عین بی‌عدالتی بوده و باید با آن مقابله کرد. دوم این‌که، در صورت مصالحه ایران با غرب در موضوع هسته‌ای، تهدیدات دشمنان، شامل قدرت‌های غربی مخالف جمهوری اسلامی و متحدان سیاسی آن‌ها، متوقف نخواهد شد، زیرا آن‌ها اساساً نمی‌توانند با جمهوری اسلامی بخاطر سیاست خارجی استقلال طلب و مقاومش کنار بیایند. در صورت مصالحه هسته‌ای، غرب از دستاویزهای دیگری چون حقوق بشر برای دخالت در امور جمهوری اسلامی با هدف تحقیر و تضعیف آن استفاده خواهد کرد. و دوم این‌که، حتی عقب‌نشینی‌های کوتاه‌مدت و موقتی نیز به نفع کشور نیست، زیرا همان‌طور که طی سال‌های آغازین جریان پرونده هسته‌ای آشکار شد، عقب‌نشینی موجب می‌شود اعتماد به نفس دشمنان در فشارهای تحقیرآمیز علیه ایران افزایش یابد. حساسیت ویژه جمهوری اسلامی به مسأله بی‌عدالتی بین‌المللی و به تبع آن، احساس نیاز حیاتی به استقلال و امنیت ملی، که تا حدی ریشه در تجارب تاریخی خاص ایرانیان دارد، همان‌طور که در قوام‌یابی سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی در برابر قدرت‌های بزرگ نقش کلیدی داشته، سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی را نیز تحت تأثیر قرار داده است (رک: Moshirzadeh, December 2007).

جمع‌بندی

از آغاز دوره قاجاریه تا به حال، استقلال و امنیت ملی ایران، مانند بسیاری از کشورهای استعمارزده و در حال گذار، با دو چالش اساسی مواجه بوده است: ۱.

مسأله اقتدار و استقلال کشور وجود دارد و در برابر فشارهای خارجی معمولاً به گزینه مقاومت اتکا می‌شود. این گرایش در واقع محصول دخالت‌ها و فشارهای امپریالیستی قدرت‌های بزرگ طی سده‌های اخیر است. دولت جمهوری اسلامی برای موفقیت در این راه از سازوکارهای مختلفی چون اسلام‌گرایی، ملی‌گرایی و انقلابی‌گرایی بهره می‌جوید. در سیاست خارجی جمهوری اسلامی تأکید ویژه‌ای بر اصول برابری حاکمیت‌ها، عدم دخالت دولت‌ها در امور همدیگر و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها وجود دارد. این اصول در واقع اجزای همان شعار است که رهبران دولت جمهوری اسلامی از آن تحت عنوان «عدالت بین‌المللی» یاد می‌کنند. بی‌اعتنایی قدرت‌های بزرگ به این شعار باعث می‌شود سیستم بین‌الملل امروز با عنوان «نظام سلطه» یاد شده و مشروعیت آن از اساس زیر سؤال رود.

منابع

۱. آجودانی، ماشاءالله (زمستان ۱۳۸۴) *مشروطه ایرانی*، چاپ ششم، تهران: اختران.
۲. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۴) *روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده)*: ۱۳۵۷-۱۳۲۰، چاپ ششم، تهران: قومس.
۳. بیل، جیمز (۱۳۷۱) *عقاب و شیر؛ تراژدی روابط ایران و آمریکا*، جلد اول، ترجمه مهوش غلامی، تهران: کوبه.
۴. ذوقی، ایرج (۱۳۶۷) *روابط سیاسی ایران با قدرت‌های بزرگ*: ۱۹۲۵-۱۹۰۰، تهران: پازنگ.
۵. ذوقی، ایرج (۱۳۷۵) *مسائل سیاسی-اقتصادی نفت ایران*، چاپ سوم، تهران: پازنگ.

مداخلات امپریالیستی قدرت‌های خارجی؛ و ۲. نابسامانی و از هم گسیختگی داخلی. بازتولید و استمرار چالش دوم عمیقاً تحت تأثیر ظهور و بروز چالش نخست قرار داشته است. در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم روسیه و بریتانیا دو قدرت رقیبی بودند که فعالانه در امور اجتماعی-سیاسی ایران دخالت داشتند. تحمیل معاهدات استعماری و جدایی بخش‌های وسیعی از سرزمین ایران از نتایج این دخالت‌ها بود. در سده بیستم در حالی که از شدت مداخلات دو قدرت مذکور تا حدی کاسته شد، اما به تدریج قدرت نوظهور دیگری به نام ایالات متحده در مسایل ایران فعال شد، هر چند که ماهیت مداخله‌گری آن تا حدی با اسلاف خود متفاوت بود. امتیازات ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیکی ایران مهم‌ترین عوامل جذب مداخله‌گران بودند. از ویژگی‌های مشترک این سه قدرت خارجی این بود که در پیوند با عوامل استبداد داخلی باعث حذف و به حاشیه کشیده شدن بسیاری از نخبگان و نیروهای اجتماعی-سیاسی استقلال‌طلب و مصلح ایرانی شدند. این سیاست‌های امپریالیستی در عین حال موجب شد گرایش به استقلال و نفی قدرت‌های خارجی به تدریج در سیاست خارجی ایران پررنگ شده و در دوره جمهوری اسلامی به اوج برسد.

امروزه اگرچه زمینه دخالت‌های مخرب خارجی و همچنین تمایل به واگرایی کم‌رنگ شده، اما تهدیدات یاد شده همچنان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی سایه افکننده و سیاست خارجی دولت را تحت تأثیر قرار داده است. بر این اساس است که در سیاست خارجی ایران ضمن بی‌اعتمادی مستمر به قدرت‌های خارجی به ویژه قدرت‌های غربی، حساسیت شدیدی نسبت به

17. Rakel, Eva Patricia (2007) Iranian Foreign Policy since the Iranian Islamic Revolution: 1979-2006 *Perspectives on Global Development and Technology*, Vol. 6, No. 1-3, 159-187.
18. Rashidvash, Vahid (June 2012- Special Issue) The Qajar Dynasty in Iran: The Most Important Occurrence Evented in the Qajars Monarchy *International Journal of Business and Social Science*, Vol. 3, No. 12.
19. Soros, George (2004) *The Bubble of American Supremacy: Correcting the Misuse of American Power*, 3rd Imprsn, London: Weidenfeld & Nicolson.
20. Wise, Krysta (2011) Islamic Revolution of 1979: The Downfall of American-Iranian Relations *Legacy*, Vol. 11, Iss. 1, Article 2, Available at: <http://opensiuc.lib.siu.edu/legacy/vol11/iss1/2>.
21. Zirinsky, Michael (2003) Riza Shah's Abrogation of Capitulations, 1927° 1928 Stephanie Cronin, ed., *The Making of Modern Iran: State and Society under Riza Shah, 1921-1941*, London and New York: RoutledgeCurzon.
۶. شمیم، علی اصغر (۱۳۷۵) *ایران در دوره سلطنت قاجار*، چاپ هفتم، تهران: مدبر.
۷. فوران، جان (۱۳۷۸) *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، چاپ دوم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۸. لیتن، ویلهلم (۱۳۶۷) *ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی (۱۹۱۹-۱۸۶۰)*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: معین.
۹. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۵) *تاریخ روابط خارجی ایران: از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی*، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
10. Abrahamian, Ervand (August 1979) The Causes of the Constitutional Revolution in Iran *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 10, No. 3, 381-414.
11. Carpenter, Ted Galen and Malou Innocent (Winter 2007° 08) The Iraq War and Iranian Power *Survival*, Vol. 49, No. 4, 67° 82.
12. Cronin Stephanie (2003) Riza Shah and the Paradoxes of Military Modernization in Iran, 1921° 1941 Stephanie Cronin, ed., *The Making of Modern Iran: State and Society under Riza Shah, 1921-1941*, London and New York: RoutledgeCurzon.
13. Katzman, Kenneth (July 16, 2012) Iran Sanctions *Congressional Research Service*, CRS Report for Congress, Available at: <http://www.fas.org/sgp/crs/mideast/RS20871.pdf>.
14. Lawson, Fred H. (August 1989) The Iranian Crisis of 1945-1946 and the Spiral Model of International Conflict *International journal Middle East studies*, Vol. 21, No. 3, 307-326.
15. Litwak, Robert S. (2003) Nonproliferation and Use of Force Janne E. Nolan *et al.*, eds., *Ultimate Security: Combating Weapons of Mass Destruction*, New York: The Century Foundation.
16. Moshirzadeh, Homeira (December 2007) Discursive Foundations of Iran's Nuclear Policy *Security Dialogue*, Vol. 38, No. 4, 521-543.